TURKEY SHOWED 28-MORDAD IS NOT THE PROBLEM!
http://www.ghandchi.com/480-28mordad-plus.htm

تركيه نشان داد مسأله 28 مرداد نيست!

سام قندچي

ما در برهه اي از تاريخ ايران هستيم كه آهنگ توسعه جامعه به شكل عادي نبوده و با بهره جستن از مدل تعادل منقطع Punctuated Equilibrium دانشمند تكامل استفان گولد Stephen Gould كه چند سال پيش فوت كرد، ميتوانم بگويم ما در يک انقطاع ديگر به سر ميبريم و مهم است كه ببينيم چه چيزي مانع از آن شده است كه اپوزيسيون ايران راه حلي مؤثر براي اين دوران بحراني زندگي ايران، ارائه دهد. چنين انقطاع ها نظير زمان پايان جنگ ايران و عراق، نياز بيداراندیشي از سوي همه ايرانيان و آنهائي كه نگران ايران هستند را طلب ميكند، و اينكه بياد آوريم، رژيم هم در ارتباط با قدرت هاي بيگانه و هم در ارتباط با مردم ايران، اقدامات غيرمنتظره ئي نظير صلح با صدام يا قتل عام زندانيان سياسي در سال 1367 را در چين شرايطي انجام داد كه در نوشتار زير به آن پرداخته ام:

http://www.ghandchi.com/391-Awake.htm

برخي از كسانيكه از اوهام نيروهاي سياسي سابق ايران به ستوه آمده اند به اشتباه خيال ميكنند مشكل اپوزيسيون اين بوده است كه سعي كرده است قدرت سياسي را تصرف كند و تصور ميكنند تمركز بر روي توسعه نهادهاي اجتماعي بجاي مبارزه براي كسب قدرت سياسي، راه حل ايران است. گرچه تأكيد برروی نياز به رشد نهادهاي اجتماعي در ايران اهميت بسزائي دارد اما انجام اين مهم به قيمت نشان دادن نقش فعالين سياسي بمثابه صوفيان، يا بمثابه ژورناليست ها، همانطور كه در نوشته زير به تفصيل توضيح دادم، گمراه كننده است:

http://www.ghandchi.com/367-tudehii.htm

فعالين سياسي، حتي در كشورهاي دموكراتيک، نظير آمريكا، وقتي در قدرت نيستند، هنوز كوشش اصلي شان ساختن پشتيباني براي حزب خود، نظير نوعي كه مثلاً امروز حزب دموكرات براي كسب حمايت براي انتخابات رياست جمهوري سال 2008 عمل ميكند است، چرا كه جمهوريخواهان كنترل قوه مجريه را در زمان حاضر در آمريكا دست دارند.

در كشورهائي كه دموكراتيک نيستند، كماكان كسب قدرت هدف مركزي فعالين سياسي است، گرچه در حالتي نظير انقلاب آمريكا، گرفتن قدرت از طريق انقلاب مسلحانه انجام شد و كسي هم بخاطر به قدرت رسيدن ازطريق انقلاب كردن ديكتاتور نشده است، همانطور كه واشنگتن و جفرسون در انقلاب آمريكا نشان دادند. در آنچه هم ما در پايان اتحاد شوروي شاهد آن بوديم، اينگونه تغيير بنياني از طريق گذار مسالمت آميز بدست آمد. معهذا هدف فعالين سياسي در هر دو مورد كسب قدرت بود و چنين هدف سياسي و انديشيدن درباره آن هم نه تنها هيچ عيبي ندارد بلكه هدف نهائي است كه فكر ميكنند برنامه اي براي توسعه و اداره جامعه دارند، يعني فعالين سياسي.

اين موضوع را مفصلاً در مقاله اي كه ذكر كردم توضيح داده ام و موضوع بحث اين نوشتار نيست. اجازه دهيد به موضوع اينكه چه چيزي اپوزيسيون ايران را از رسيدن به يک راه حل مؤثر براي ايران بازداشته است برگردم.

***

دو مبلغ اصلي ناسيوناليسم در اپوزيسيون ايران، يعني پهلويست ها و مصدقيست ها، هريک از ديدگاه ويژه خود، مدتها است درباره 28 مرداد 1322 بمثابه رويدادي كليدي كه به وضعيت كنوني اين برهه تاريخ ما انجاميده است، منازعه كرده

اند. پهلوي گرايان ها ميگويند كه بر خلاف رضا شاه، اتحاد مصدق با روحانيت از همان ابتدا، بالاخره نتيجه عملي خود را در حاكميت خميني در سال 1357 و در نتيجه در شكست ناسيوناليسم، متبلور كرد. از سوي ديگر، مصدقي ها ادعا ميكنند كه ارتباطات رژيم پهلوي با قدرت هاي خارجي ناسيوناليسم ايراني را خدشه دار كرده و اينكه سرنگوني مصدق در كودتاي سال 1332 فروپاشاندن ناسيوناليسم بوده و راه را براي پيروزي اسلام گرايان در سال 1357 هموار كرده است. به عبارتي اينها دو سنت اصلي ناسيوناليسم هستند كه پلاتفرم ناسيوناليستي ايران مشروطه را هرچند با دو ديدگاه متضاد، به دوش ميكشند.

پهلويست ها، مصدقي ها را متحد طبيعي اتحاد شوروي دانسته و تصور ميكردند اگر مصدق در قدرت باقي ميماند، ناسيوناليسم ايراني به خطر افتاده و بوسيله كمونيستها بلعيده ميشد. در مقايسه مصدقي ها نه تنها رژيم پهلوي را يک سيستم ديكتاتوري ارزيابي ميكنند و رضا شاه را نيز ديكتاتوري كه از حمايت بريتانيا برخوردار بوده است قلمداد ميكنند با اينكه در پايان به سوي آلمانها متمايل شده است، و آنها محمد رضا شاه را هم دست نشانده آمريكا و انگليس ميدانند.

البته ناسيوناليسم ايراني به دو نيروي بالا محدود نبوده و بسياري از كمونسيتهاي ايران، نظير خليل ملكي، بويژه پس از پيروزي اسلامگرائي در 1357، به درجات گوناگون، ناسيوناليسم را برگزيده اند. و نوع اسلامي ناسيوناليسم هم در كنار جبهه ملي مدتها ست حضور داشته است، با سازمانهائي نظير نهضت آزادي و رهبراني نظير مهدي بازرگان كه از همكاران بلندپايه مصدق بود، نمايندگي ميشود. وجود اين سايه روشن هاي ناسيوناليسم در ايران و روابط آنها با پهلويست ها و مصدقيست ها در برهه هاي مختلف تاريخ ما موضوع اين بحث نيست، و تز اصلي اين نوشتار را تغيير نميدهد. در نتيجه پهلويست ها و مصدقي ها كه دو طرف اصلي شكاف عظيم 28 مرداد هستند، مركز توجه اين مقاله هستند.

***

در مقايسه با ايران، ناسيوناليسم تركيه هيچگاه چنين شكاف عظيمي نظير 28 مرداد را در تاريخ خود نداشته و با روشني بيشتري نسبت به همه سايه روشن هاي ناسيوناليسم ايراني، سكولار بوده است، و هدفم اين موضوع است وقتي خاطر نشان كردم كه 28 مرداد نميتواند بمثابه علت شكست ناسيوناليسم بوسيله اسلامگرائي، در تركيه، در انتخابات اخير آن، تلقي شود.

لطفاً دقت كنيد كه نگفتم شكست *سكولاريسم*، بلكه نوشتم شكست *ناسيوناليسم* بوسيله اسلامگرائي. اين مبحث موضوع اصلي بحث من در اين نوشته است.

توصيه ميكنم كه مصاحبه هاي زير را تماشا كنيد كه ارائه اطلاعات بسيار عالي درباره آنچيزي است كه در انتخابات اخير در تركيه رخ داد:

http://ghandchi.com/iranscope/JavanmardiFatemiVOA072307.ram

تركيه كشوري نظير پاكستان نيست. كشوري نظير پاكستان با جامعه اي كه به شدت مذهبي است، شايد در خطر سقوط به دست جنگجويان طالبان كه در پي گرفتن كنترل يک دولت اتمي در منطقه هستند، باشد. اسلامگرايائي كه نه فقط از كانال هاي قانوني براي رسيدن به هدف خود در آن كشور استفاده ميكنند، بلكه به يک جنگ مسلحانه در كوه ها براي گرفتن قدرت در روستاهاي آن كشور هم دست يازيده اند. در مقايسه، تركيه، يكي از سكولارترين شهروندان را در ميان همه كشورهاي خاورميانه دارد و انتخابات اخير براي كشوري نظير تركيه زنگ خطري است كه نشان ميدهد مسأله به خود ناسيوناليسم مربوط است كه قادر نيست به موضوعات آزادي، عدالت و رونق در جهان امروز پاسخ دهد، و در برابر اسلامگرائي شكست ميخورد.

ناسيوناليسم، ايدئولوژي منسوخ ديگري از عصر انقلاب صنعتي است نظير كمونيسم، سوسياليسم، ليبراليسم، و غيره، و هيچكدام از اين *ايدئولوژي ها* قادر نيستند راه حلي براي معضل ترقي در عصر ما ارائه كنند، يعني ارائه راه حل براي آزادي، عدالت، و رونق در جهان امروز. معهذا، مطمئناً اين پلاتفرم هاي قديمي عصر انقلاب صنعتي دستاوردهائي داشته

اند که بشريت ميتواند از آن *دستاوردها* بياموزد و نه آنکه شيفته خود آن رويدادها شود، همانگونه که مذاهب عصر *تولد* مذاهب جهاني (حدود دو هزار سال پيش) دستاوردها و مصيبت هائي به بار آورده اند، که بشريت ميتواند از آنها در همه عرصه هاي حقوق بشر، دموکراسي، عدالت اقتصادي، صلح، رونق، ترقي، و غيره، بياموزد.

اين است که راحت نيستم وقتي کساني از لغت *ما* بمعني ناسيوناليستها و امثالهم استفاده ميکنند، و من را هم جزو آن "ما" ميدانند، و در واقع نقد پلاتفرم هاي اتنيک يا اسلامگرايانه از ديدگاه ناسيوناليستي، مورد مخالفت من است. درست است که معتقدم ليبراليسم در فراسوي عصر صنعتي، در برخي نقاط جهان رشد کرده است، و در تئوري سياست کارهاي جان رالز، اين پيشرفت را نشان ميدهد، وليکن درباره ناسيوناليسم چنين ادعائي صادق نيست. ناسيوناليسم، ايدئولوژي زمان انقلاب فرانسه و بعداً جنگ هاي ناپلئوني براي مستقر کردن دولت هاي ملي در اروپا بود، و ناسيوناليسم پارادايم منسوخي براي دنياي امروز است.

مطالب ذکر شده به اين معني نيست که ملت هاو کشورها ديگر موجوديت خود را از دست خواهند داد، و يا حتي ديگر متولد نخواهند شد. همانگونه که خانواده هنوز ادامه دارد، با اينکه قدرت سياسي خانواده گسترده، و قبايل، مدت هاست که منسوخ شده اند، خانواده و عشق به خانواده خود، هنوز يک واقعيت اجتماعي است، اما اين بمعني تأييد تفويض قدرت سياسي به خانواده و قبيله نيست، و جامعه قبيله اي منادي آينده تلقي نميشود.

من کماکان بر روي نياز به استقلال و تماميت ارضي ايران به همان دلايلي که به نياز به روي پاي خود ايستادن براي هر خانوده معتقدم، تأکيدميکنم، اما اين بدان معني نيست که از دادن قدرت بيشتر به دولت هاي ملي، يعني تقويت ناسيوناليسم و قبيله گرائي که از آنها اکراه دارم، حمايت کنم. ديدگاه خود را در رساله اي تحت عنوان "يک ديدگاه آينده نگر" توضيح داده ام:

http://www.ghandchi.com/401-FuturistVision.htm

مضافاً آنکه براي اجتناب از هرگونه سوء تفاهمي، بايستي تکرار کنم به شدت به احساسات ملي ايرانيان معتقدم همانگونه که در مقاله زير توضيح داده ام آنرا نظير عشق به خانواده ميدانم که ربطي به ناسيوناليسم که يک *ايدئولوژي سياسي* است، ندارد.

http://www.ghandchi.com/342-KurdFed.htm

بنظر من سکولاريسم در ترکيه براي اينکه شکوفا شود و دوباره کارائيخود را بازيابد، بايستي خود را از ناسيوناليسم جدا کند، و تا زمانيکه چنين نشود، در مقابله اش با اسلامگرائي، محکوم به شکست است. ناسيوناليسم چه در نوعي که محمد رضا شاه سعي در ساختن آن داشت، چه در نوعي که مصدق در پي آن بود، مدتهاست که توان ارائه راه حل براي معضلات جهان را از دست داده است، و هر ديدگاه آينده نگري که هنوز در بند ناسيوناليسم باشد، محکوم به شکست است، چه آنها که از برنامه هاي ناسيوناليستي برخي گروه هاي کوچک اتنيک حمايت ميکنند يا آنهائي که ناسيوناليسم ملل بزرگ، چه از نوع پهلويست ها و چه از نوع مصدقيست ها را تبليغ ميکنند.

من اين حقيقت را انکار نميکنم که کشورهاي موجود و دولت هاي ملي آنها کماکان بر توسعه هاي گلوبال بمثابه واحد هائي از واقعيت سياسي، تأثيرات مهمي دارند،هرچند بيشتر و بيشتر روند عکس ابتدا در نقاط پيشرفته تر جهان و بعد هم نقاط ديگر، پيشي ميگيرد، و در نتيجه اهميت دولت هاي ملي در کشورهائي نظير چين در دوران گلوباليسم، دليلي در به آغوش کشيدن ناسيوناليسم نيست، که ايدئولوژي اي منسوخ است .يافتن راه حل هايي براي جهان امروز از طريق برنامه هائي که ساختارهاي گلوبال در عرصه هاي سياست، اقتصاد، فرهنگ، و عرصه هاي ديگر زندگي بشر را در برگيرند، قابل دستيابي است.

در واقع پلاتفرم هاي ناسيوناليستي در خصلت خود نوستالژيک هستند و در بهترين حالت جهان صنعتي اي را نويد ميدهند که ديگر دنياي آينده نيست و به همين علت هم براي مردم جذاب نيستند، و مردم در اين برنامه ها راه بسوي جلو را نميبينند، و اين است که به طعمه اي براي فرقه هاي اسلامگرا تبديل شده اند، چرا که براي اسلامگرايان مسأله اي نيست که آسمان و زمين، آزادي و عدالت را به مؤمنيني وعده دهند که در يک جماعت جهاني از آنهائي که مرزهاي ناسيوناليستي را به دور ريخته و يک *امت* از معتقدين شده اند جمع شده اند که اميد شان غلبه بر دنيا و آخرت است و در آروزي رهبري تقسيم جهانند آنگونه که در مقاله زير توضيح داده ام:

http://www.ghandchi.com/472-ww3.htm

***

آنچه ذکر شد دليل اين است که من ترجيح ميدهم وقت خود را در رابطه با موضوعات طرح هاي آلترناتيو براي عرصه هاي مختلف زندگي ايران و ايرانيان صرف کنم. اين چيزي نيست که فريبندگي جبهه واحدهاي سريع با قولهاي دولت ملي آلترناتيو را داشته باشد، اما اين کاري است که ميشود انجام داد تا اصول کار را بطور صحيح بوجود آورد. بنظر من هيچ ميان بري وجود ندارد و تا آنجا که به روشنفکران مربوط ميشود، اميدوارم کارهاي بيشتر واقعي درباره موضوعات صنعت و کشاورزي ايران انجام دهيم، و طرح هايي براي ساختارهاي سياسي و اقتصادي گلوبال که بتوان مشترکاً در داخل ايران، با کمک ايرانيان در خارج، در زمينه اقتصاد گلوبال توسعه داد، بسازيم، بجاي آنکه وقتمان را براي يافتن ميان برهاي سريع با ساختن ائتلاف هائي که دست آخر به پلاتفرم ناسيوناليستي ديگري که حتي قبل از پذيرفته شدن محکوم به شکست است، تلف کنيم.

اميدوارم بيشتر و بيشتر وقت خود را براي مطالعه آمارهاي بانک مرکزي و حتي تحقيقات دست اول درباره صنعت و کشاورزي ايران و تدوين طرح هائي که ايران مابعد جمهوري اسلامي بتواند پياده کند، صرف کنيم. من مسأله اي با بحث هاي واقعي درباره پلاتفرم ها ندارم وليکن تکرار شعارهاي ناسيوناليستي نيروهاي سياسي مختلف چيز تازه اي براي حل معضلات آزادي، عدالت، و رونق ايران در دنياي واقعي امروز، به ارمغان نخواهد آورد.

مدلهاي کلان ناسيوناليستي سلطنت 2500 ساله يا ملي کردن نفت مصدق يا طرح هاي ناسيوناليستي کوچکتر آذري و کرد، همه امروز نوستالژي هاي منسوخي هستند که فقط وقت ما را تلف ميکنند، و براي ما نتايج واقعي جهت ترسيم طرح هائي که براي دستيابي آزادي، عدالت، و رونق در جهان واقعي امروز لازمند، به بار نمياورند.

نتيجه اين ميشود که منتظر يک دست نامريي بايستي بشويم تا قدرت را از جمهوري اسلامي بگيرد و آن را به نوع ناسيوناليسم مورد علاقه ما ارزاني کند و حتي اگر چنين رويدادي هم در آخر کار روي دهد، ما ممکن است که نتوانيم حتي آنچه بما پيشکش شود را حفظ کنيم، همانگونه که امروز در ترکيه بروشني شاهد آن هستيم. چنين عاقبت کاري ممکن است براي ما سيستمي بهتر از آنچه با آن در مبارزه ايم، به ارمغان نياورد.

آنچه در بهترين حالت، اميد همه اين کوششهاي جبهه واحدي است، دعوا هاي بسيار بر روي بودن اين فرد و آن فرد، اين گروه و آن گروه، "خودي و داخل" و "غير خودي و خارج،" ميباشد، تا وقتي که اصول کار درست نيست و در نتيجه هياهوي بسيار براي هيچ. در صورتيکه اگر پلاتفرم نيروهاي اپوزيسيون ايران واقعاً کارائي داشت، در آنصورت مهم نبود حتي اگر يک عفريت در رأس هر تشکيلاتي جاي داشت، چرا که پلاتفرم آن طرح پيروزي بود. اگر ناسيوناليسم طرح پيروزي بود، آنگونه که صد سال پيش چنين بود، بدترين رهبران در رأس کار هم، چه در قرأس احزاب و چه در رأس دولت، نميتوانستند باعث شکست پلاتفرم ها شوند. يک پلاتفرم مترقي نظير پلاتفرم زير آنچيزي است که امروز به آن نياز است و نه هزاران تن شعار ناسيوناليستي:

http://www.ghandchi.com/348-HezbeAyandehnegar.htm

ناسيوناليسم در اين عصر بما چيزي نميدهد به جز بازگشت به درگيري هاي ناسيوناليستي عصر انقلاب صنعتي، همانگونه كه اسلامگرائي براي ما بازگشت به درگيري هاي بيشتر مذهبي متعلق به قرون وسطي را به ارمغان آورده است. اين ها درگيري ختلافات نيروهاي پيشروئي نيستند كه در حال رفتن به جلو باشند!

***

وقتي يک پلاتفرم متروكه مورد استفاده قرار گيرد، مردم وقت خود را با ميكروسكوپ براي يافتن رهبران پاكدامن واقعي صرف ميكنند و سپس از طريق زور) اگر ديكتاتور باشند (يا از طريق قانع كردن) اگر دموكرات باشند (سعي در* تغيير دادن *تک تک شهروندان ميكنند، بجاي آنكه حواس خود را روي پلاتفرم ، طرح ها، قوانين، و مديريت جامعه، متمركز كنند .آنچه ما از روز اول در سيستم ولايت فقيه در جمهوري اسلامي شاهد آن بوده ايم، يعني سعي در يافتن با فضيلت ترين رهبران براي رهبري، و تغيير دادن بقيه مردم ابتدا از طريق امر به معروف و بعد هم از طريق زور، و ما همه ميدانيم حاصل كار چه شد، كه ايران به فاسد ترين رژيم و بدترين عقب گرد زندگي اجتماعي در تاريخ خود، گرفتار آمده است.

نتيجه نهائي نظير آن است كه اگر ما در يک دور باطل انتقاد و انتقاد از خود براي پاک كردن روخ خود باشيم نه آنكه براي تدوين طرح و نقشه ها، به اجرا گزاردن پلاتفرم هاي سياسي و اقتصادي مناسب براي ايران در عصر فراصنعتي، و يک پلاتفرم كارآ و مؤثر و قانون اساسي منتج از آن، كوشش و هم خود را مصروف كنيم كه در آنصورت اگر يک عفريت هم در رأس قرار گيرد، نتيجه ترقي شود و نه واپسگرائي.

اگر به مردم كشورهاي پيشرفته اي نظير آمريكا نظري بيافكنيم، بسختي بتوان گفت كه تفاوت مهمي با ايرانيان دارند. اين است كه بسياري از ايرانيان كه در غرب سكني رفته اند، به خوبي ديگر شهروندان ديگر آن كشور ها عمل ميكنند، يا حتي بهتر از اهالي بومي. اختلاف بين ايران و كشو.رهاذي پيشرفته، در پروسه هاي قانوني و سياسي و ساختارهاي جامعه است و نه در ساختن انسان ايده آل، رهبران كامل، و پاک كردن هر فرد، تا كه بتوانيم به ايران دموكراتيک و با رونق برسيم.

جنبش سياسي ايران در شرايط عدم پذيرفتن يک پلاتفرم مترقي، و با درجا زدن در ناسيوناليسم، به اين منهي شده است كه انرژي خود را روي روشنگري كه فعاليتي بسيار والا براي هر انسان شريفي در هر جامعه اي است، صرف كرده است، اما اين راه پايان دادن به جمهوري اسلامي نيست، كه 28 سال است دوام آورده است، و انرژي حياتي مردم ما را مسدود كرده است. اپوزيسيون ايران بايستي با ناسيوناليسم وداع گويد و پلاتفرم هاي خود را تبيين كند، مسؤل براي كارها تعيين كند تا كه طرح هائي را كه براي اين عصر گلوباليزاسيون مناسبند را به اجرا گذارد.

به اميد **جمهوری آينده نگر**، فدرال، دموكراتيک، و سكولار در ايران

سام قندچي، ناشر و سردبير
ايرانسكوپ
http://www.iranscope.com
10 مرداد 1386
August 1, 2007

متن مقاله به زبان انگليسي:
http://www.ghandchi.com/480-28mordadEng.htm

مطالب مرتبط:
http://www.ghandchi.com/index-Page10.html

مقالات تئوریک

http://www.ghandchi.com

فهرست مقالات

http://www.ghandchi.com/SelectedArticles.html